

۳

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
دوره‌ی سی‌ودوم ۱۳۹۴ شماره‌ی پی درپی ۲۷۴ صفحه ۸۰۰ ریال
www.roshdmag.ir

ISSN: 606-9110

رشد

روش



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی



بنام خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان تربیت و پرورش اموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی اموزشی

- ◆ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ◆ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ◆ دوره‌ی سی‌ودوم ◆ آذر ۱۳۹۴ ◆ شماره‌ی پی‌درپی ۲۷۴

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: افسانه موسوی گرمادوی

مدیر داخلی: زهرا اسلامی

طراح گرافیک: فریبا بندی

شورای برنامه‌ریزی:

مجید راستی، شهرام شفیعی، دکتر مهدی دوائی،
محمد کرام‌الذینی، محبت‌الله همتی

• نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ابراشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

• صندوق پستی: ۶۵۸۱ - ۱۵۸۷۵

• تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۲۲۱ ● ۰۲۱ - ۸۸۴۳۰۱۴۷۸

• وبگاه: www.roshdmag.ir

• پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

خوانندگان رشد نوآموز

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به

مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

• نشانی: تهران، صندوق پستی ۶۵۶۷ - ۱۵۸۷۵

• تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۰۵۷۷۸

• شمارگان: ۱/۲۳۰۰۰۰ نسخه

• چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

کارشناسان راهنمایی
دانش‌آموزی، زبان و زوایت
جهت توزیعی، مکانیزمی لایه
احمد شفیعی، عزت‌الله اوندی

کارشناسان تحقیق
لایه راهنمایی، زبان و زوایت
طبیعت موسوی‌زاده، مهدی مهدوی
زید امیری‌زاده، عزت‌الله اوندی،
رویکردی‌زاده، علی‌بابا یوسفی،



خوب، مثل باران

به صحراء بنگرم^۱ صحراء تو بینم
به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنای^۲ تو بینم

باباطاهر

۱. بنگرم: نگاه کنم
۲. رعنای: زیبا

انتخاب: عزت‌الله اوندی

- ۱ از دست این بازی رایانه‌ای / یادها / روزهای مهم آذر ماه
- ۲ بهترین مادر بزرگ دنیا
- ۳ شعر ۶ دورین ترترش
- ۴ قصه ریزه
- ۵ یاکریم‌ها ۱۱ سوال‌های خوب
- ۶ نور ۱۴ استاد رابگیر
- ۷ اوّل سلام ۱۷ سایه
- ۸ آلیس در سرزمین خیال ۲۰ لطیفه / معرفی کتاب
- ۹ گُرلو امتحان داشت
- ۱۰ استاد رابگیر، شاگرد رانگیر ۲۶ غذاهای گیاهی
- ۱۱ گل‌های شیشه مرتبایی
- ۱۲ بازی و سرگرمی / من و جانوران
- ۱۳ ناخدای کشتی



یادها

● علی باباجانی
خدمتکار خانه‌ی امام، پیرمرد مهریانی بود که به او «بابا» می‌گفتند.

یک روز بابا با نان تازه پیش امام آمد. امام با مهریانی، به او گفتند: «شنیده‌ام وقتی می‌روی نان بخوبی، تو را بدون نوبت جلو صف می‌فرستند!؟ خوب نیست از نوبت دیگران استفاده کنی.»
بابا گفت: «چشم از این به بعد این کار را نمی‌کنم.»

این ماه، این روزها

۹۴-۷۴

روزهای مهمی در آذرماه وجود دارد:

مثل چهلمن روز شهادت امام حسین(ع)، شهادت امام حسن(ع)، امام رضا(ع) و امام حسن عسگری(ع) و رحلت پیامبر مهریانمان حضرت محمد(ص).
پیامبر (ص) می‌فرمایند:



روز سی ام آذر:

روز به امامت رسیدن حضرت مهدی(عج) است؛ کسی که با آمدنش جهان را پر از شادی می‌کند و آرامش و صلح برای همه می‌آورد.

شب آخر آذر:

شب یلداست؛ یعنی بلندترین شب سال. شبی که همه کنار بزرگترهای خانواده جمع می‌شوند؛ اثار، هندوانه و آجیل می‌خورند و شعر و قصه می‌خوانند.

* (حالا تو پایین این تقویم روز مهم خودت یا خانواده‌ات را بنویس.)

... آذر؛



از دست این بازی رایانه‌ای

سلام
دوست من

رضای قی شروع به بازی رایانه‌ای کرد، هنوز هوا روشن بود. با خودش فکر کرد حالا ها وقت دارد مشقش را بنویسد و درس بخواند. او فقط می‌خواست از این مرحله‌ی بازی بگذرد؛ ولی مرتب می‌باخت.
وقتی مادرش صدایش کرد و گفت شب شده و او هنوز مشق‌هایش را نوشته، جواب داد: « فقط همین مرحله را رد کنم...»

اما وقتی از گذراندن آن مرحله نامید شد و دست از بازی کشید، هوا تاریک تاریک شده بود، پدر هم به خانه آمده بود و رضا دیگر خوابش گرفته بود. او از این که فردا نمی‌توانست جواب معلمش را درست بدهد، خجالت می‌کشید. پس یک تصمیم جدی گرفت. تصمیم گرفت رایانه را جمع کند و تا جمیعه اصلاً به سراغ آن نرود.

افسانه موسوی گرمارودی



آی قصه، قصه، قصه



بهترین مادر بزرگ دنیا

کلر ژوبرت

یک روز بچه سنجاب گفت: «مادر بزرگ من، بهترین مادر بزرگ دنیاست. هر وقت دلم بخواهد کوشهای فندق و بلوط پلو برایم می‌پزد.»

هر روز کنار برکه، بچه‌های جنگل دور هم جمع بودند. با هم حرف می‌زنند و بازی می‌کردند. تماسح پیر و سط برکه به حرفا یشان گوش می‌داد.



تمساح پیر لبختند زد. از توی برکه بیرون آمد. به تماسح کوچولو نزدیک شد و گفت: «بیا تو را بیرم دور برکه بگردی. زود بیا سوار شو!»

بچه سنجاب گفت: «کاش مادربزرگ من از آب نمی‌ترسیدا!»

بچه روباه گفت: «کاش مادربزرگ من از آب بدش نمی‌آمدا!»

بچه کلاغ گفت: «کاش مادربزرگ من شنا بلد بودا!» تماسح کوچولو با خوشحالی به طرف تماسح پیر دوید. بچه‌های دیگر آه کشیدند و گفتند: «خوش به حالش!» و همگی از برکه دور شدند.

یک دفعه تماسح کوچولو صدایشان کرد: «صبر کنید!» بدبو پیششان برگشت و گفت: «اجازه گرفتم شما هم بیایید! زود باشید روی کول مادربزرگ جدید من سوار شوید.»

بعد خندید و گفت: «بهترین مادربزرگ جدید دنیا!»

تمساح کوچولو آه کشید و توی دلش گفت: «کاش من هم مادربزرگ داشتم تا برای من خوراکی می‌پخت!»
بچه روباه گفت: «بهترین مادربزرگ دنیا، مادربزرگ من است. هر وقت بخواهم من را روی دُمش می‌نشاند و هرجا بخواهم می‌برد.»

تمساح کوچولو آه کشید و توی دلش گفت: «کاش من هم مادربزرگ داشتم تا با من بازی می‌کردا!»
بچه کلاغ گفت: «بهترین مادربزرگ دنیا، مادربزرگ من است. هر وقت می‌خواهم قایم شوم من را زیر بالش پنهان می‌کند.»

تمساح کوچولو آه کشید و توی دلش گفت: «کاش من هم مادربزرگ داشتم تا قایم می‌کردا!»
سنجباب و روباه و کلاغ به تماسح کوچولو نگاه کردند و از او پرسیدند: «مادربزرگ تو چی؟»

تمساح کوچولو آهی کشید و جواب نداد. وسط برکه،

کفشدوزک

ناصر کشاورز

مامانم از بازارِ روز
سبزی خریده یک سبد
چشمم به سبزی‌های اوست
وقتی که پاکش می‌کند

یک کفشدوزک آمدہ
همراه سبزی‌های او
این کفشدوزک گم شده
چون نیست این جای او

پایین و بالا می‌دود
از برگ‌های جعفری
انگار می‌گوید: «پسر!
من را به خانه می‌بری؟»



مهری ماهوتی

پل‌ها همه‌جا هستند
بر روی خیابان‌ها
بر جوی سر کوچه
در جاده و میدان‌ها

انگار در این دنیا
یک کار مهم دارند
از قهر و جدایی‌ها
از فاصله بیزارند

پل گرچه خودش از سنگ
یا از فلز و چوب است
بین من و تو این پل
یک رابطه‌ی خوب است

پل

تصویرگر: نشیوا ضیایی

بعد تر تریش

دوربین تریش

علی‌اکبر زین‌العابدین



۱. اولش: دوربین عکاسی نبود. به جای عکس، خاطره‌هایشان را برای هم نمایش می‌دادند.



لطفاً تکان نخورید!
و گرنه نقاشی تان
خراب می‌شود.



چرا ایشان
افتادند؟!

۲. بعدش: نقاش‌ها شکل آدم‌ها را می‌کشیدند. برای این‌که نقاش‌ها خیلی شبیه خود آن‌ها شوند، آدم‌ها چند روز می‌آمدند و رو به روی نقاش‌ها نشستند و از جایشان تکان نمی‌خوردند!



۳



نه بابا! ما عکاس
هستیم. داریم می‌رویم
یک دانه عکس
بیندازیم!

بیخشیدادارید
اثاث‌کشی
می‌کنید؟



۴. بعد تریش: دوربین‌ها فلاش دار شدند. فلاش از دوربین‌ها خیلی وقتی عکاس باشی، فلاش می‌زد، صدای وحشتناکی هم داشت.

۵. بعد تریش: دوربین عکاسی درست شد؛ ولی این دوربین‌ها خیلی بزرگ بودند و وسائل عکاسی هم زیاد بود.

۶

آذر ۹۴

۳



۱۲: بعد تر تر تر تر ش: گوشی های تلفن همراه هم عکس می اندازند.



مامانی! این همه
آدم که توی عکس جا
نمی شوند. خیلی ریز
می افتد!



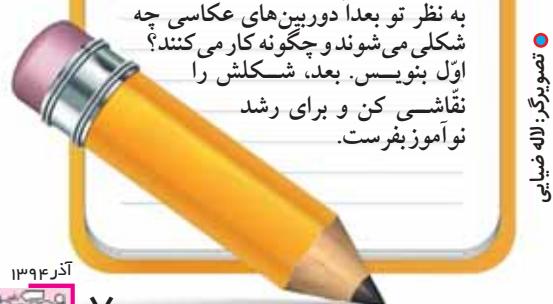
۹- بعد تر ترش: دوربین‌های کوچک‌تر ساخته شد. باید یک حلقة فیلم داخل دوربین می‌گذاشتند. فیلم که پُر می‌شد، درش می‌آوردند و عکس را چاپ می‌کردند. فیلم‌ها گران‌قیمت بودند.



بعد ترترش: بعد ترترش: دوربین‌هایی اختراع شد که زیر آب هم عکس می‌انداختند.



۱۱- بعد تر ترتیش: دوربین‌های دیجیتال آمدند. این دوربین‌ها بدون فیلم هستند.



صف نانوا بی

جعفر توزنده جانی



صف ما شلوغ است. باید خیلی صبر کنم تا نوبتم شود؛ اما آنها صف ندارند. گاهی یکی گاهی هم چندتا چندتا می‌آیند و نان خود را بر می‌دارند و می‌روند. بالاخره نان آنها تمام می‌شود. نان که می‌گیرم تکه‌ای از آن را ریز ریز می‌کنم و کنار درخت می‌ریزم. نمی‌دانم وقتی دوباره نانها تمام شود، کسی متوجه آنها می‌شود؟ گنجشک‌ها نباید توی صف نان بمانند.

دیگ به دیگ

طاهره ایبد

دیگ رویی به دیگ مسی گفت: «چه قدر رویت سیاه است.»
دیگ مسی داد زد: «به من توهین می‌کنی؟»

کفگیر صدایشان را شنید. دامب دامب آمد جلو و گفت: «کی بود، کی این حرف را زد؟ باید تنبیه بشود.»
دیگ رویی لرزید. دیگ مسی هیچی نگفت. کفگیر برگشت. دیگ رویی به دیگ مسی گفت: «ببخشید رویم سیاه! اشتباه کردم.»

فریزر

عزت‌اله الوندی

اوّلش يك نهنگ بزرگ و سفید بود که توى آب قُلپ قُلپ
از دهنش حباب بیرون می‌آمد. بعد شد يك خرس قطبی و بعد
يك اسپ آبی.

وقتی شد يك خرگوش سفید و خوشگل، بیشتر دوستش
داشت. گفتم: «کوچک نشو!» خرگوش حرفم را گوش کرد.
چون من خرگوش یخی را از پارچ در آوردم و گذاشتم توى
فریزر تا آب نشود.



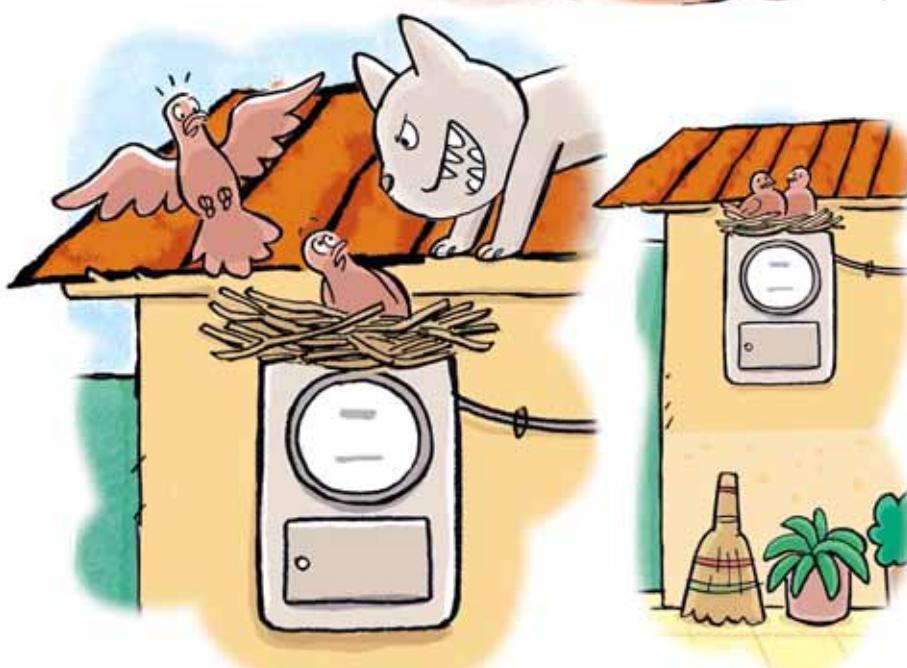
تقوییر گرد: «لایم عطایی آذر

يا كریمها

عزت الله الوندى



١



٢

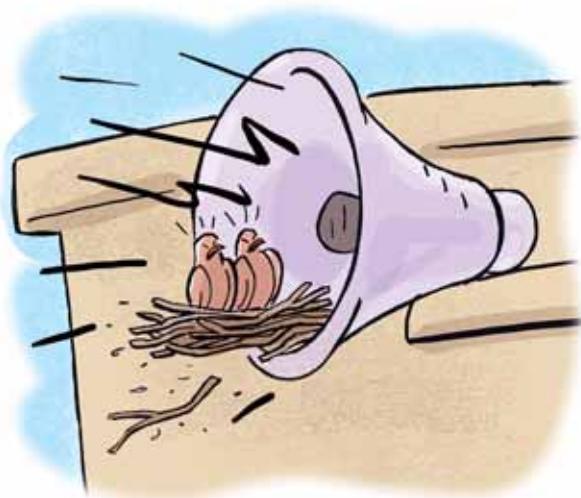


٣

٤



٥



٦

سوال‌های خوب

• علیرضا متولی

مثلاً وقتی پدرت دارد اخبار گوش می‌دهد یا رانندگی می‌کند، وقت خوبی برای پرسیدن نیست. یا وقتی پدر و مادرت دارند با هم حرف می‌زنند، اصلاً موقع خوبی برای پرسیدن سؤال نیست.

جای سؤال کردن هم مهم است؛ مثلاً توی سینما نباید سؤال کنی. همه به تو می‌گویند: «هیسیس!» در مهمانی‌ها هم کسی به سؤال تو توجه نمی‌کند. پس خیلی مهم است که بدانیم کی بپرسیم، کجا بپرسیم، و از کی بپرسیم.

پرسیدن سؤال همیشه خوب است. همهی سؤال‌ها هم خوب هستند؛ اما برای هر سؤالی که داری باید چند تا نکته را بدانی:

این که از کی بپرسی؟ چه موقع بپرسی؟ در چه جایی بپرسی؟

بعضی از سؤال‌ها را باید از پدرت بپرسی و بعضی‌ها را از مادرت.

گاهی دایی‌ها و عموها و خاله‌ها و عمه‌ها هم جواب سؤال‌های ما را می‌دانند. بعضی از سؤال‌ها را باید از معلمّت بپرسی. وقت سؤال کردن را هم باید بدانی؛



تصویرگر: رضامکتبی

* پدر و مادر، مریّی مهریان! با سپاس از شما، لطفاً بچه‌ها را به ارسال پرسش‌هایشان تشویق فرماید.

نور

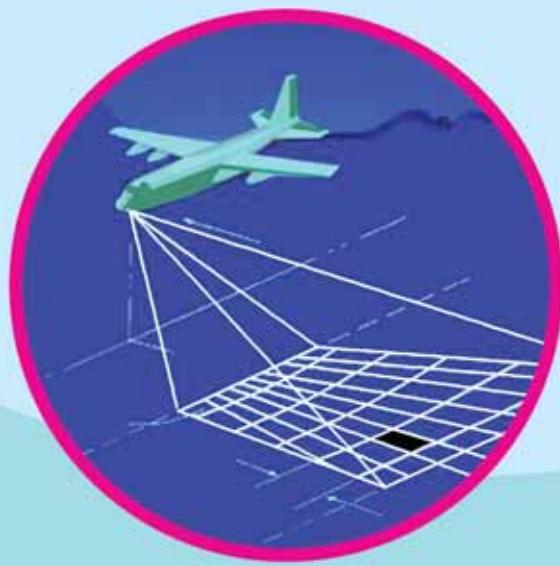
مجید عمیق



نور خورشید از انواع پرتوها تشکیل شده است. هر کدام از این پرتوها خواص متفاوتی دارند؛ مثلاً پرتو ماوراء بخش خورشید که بر پوست ما می‌تابد، ویتامین «دی» تولید می‌کند. وقتی این ویتامین وارد خون ما می‌شود، باعث جذب کلسیم و محکمی استخوان‌ها می‌شود.

زندگی روی کره زمین بدون نور خورشید امکان‌پذیر نیست. همه‌ی جانداران و گیاهان به نور خورشید نیاز دارند؛ مثلاً چشم‌های ما زمانی می‌توانند اشیا را بینند که نور بر آن‌ها بتابد.

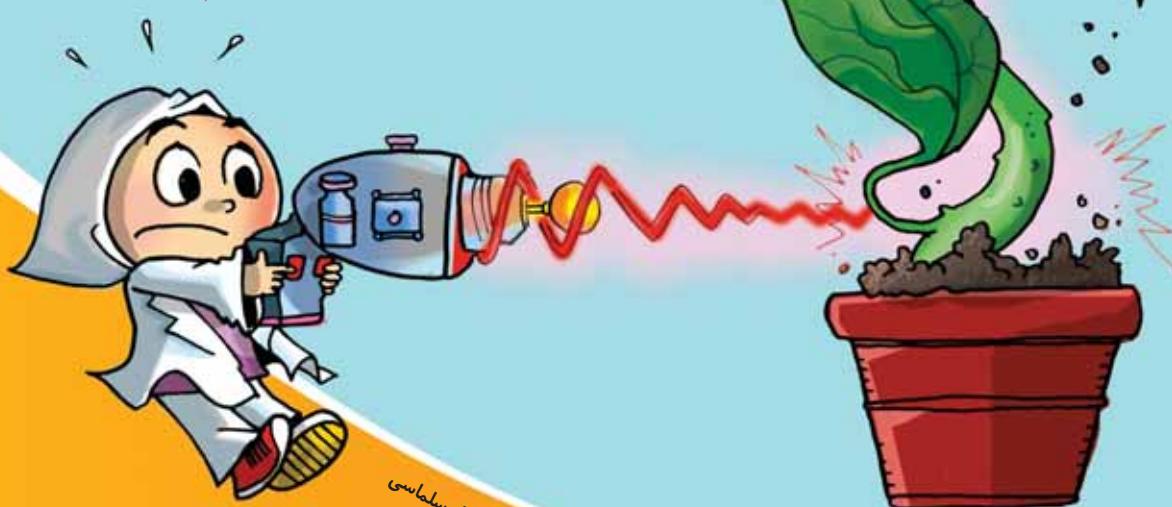




پرتو مادون قرمز (فروسرخ) پرتو دیگری است که ما آن را نمی‌توانیم بینیم؛ اما در نور خورشید وجود دارد و باعث گرم شدن کره‌ی زمین می‌شود. یا **پرتو رادیویی** که ماخودمان نیز می‌توانیم آن را تولید کنیم و در ساخت رادار از آن استفاده کنیم. یا **پرتو گاما** که از آن در تشخیص و درمان بیماری‌ها و ضد عفونی کردن محصولات کشاورزی استفاده می‌شود.



بنابراین پرتوها در زندگی ما نقش مهمی دارند. ما از آن‌ها در صنعت، کشاورزی، پزشکی، اینترنت، رایانه، تلفن‌های راه دور، محیط زیست، اکتشاف نفت، روشنایی خیابان‌ها، داروسازی، ماهواره‌ها، تلسکوپ‌ها، میکروسکوپ و سفینه‌های فضایی استفاده می‌کنیم.



سایه‌ی ناخوانده

احمد شهدادی
عکاس: اعظم لاریجانی

توی خانه‌ی مادربزرگ، بلا به دور! بروم که جان دوستان در خطر است. (خروس می‌رود و با بز بر می‌گردد).
نگاه نگاه! خود خودش است. بیبن! دهانش هم آب افتاده؛ زبانش را هم دور دهانش می‌چرخاند. باید بروم سگ و گربه، گاو و گوساله، خر و خروس را بیدار کنم.
بز: چه خبر است؟ یک گرگ که لشکرکشی نمی‌خواهد. خودم حسابش را می‌رسم.

خروس: بیبن، بیبن! دوباره بز بازی در نیاور، گرگ است، شوخي که نیست. شنیده مادربزرگ هر چه حیوان آواره است به خانه‌اش راه داده، با خودش گفته من هم بروم.
بز: مگر می‌شود؟ حیوان اهلی ای گفتند، حیوان وحشی ای گفتند!
خروس: من هم برای همین می‌گوییم بروم به سگ و گربه، گاو و گوساله، خر و خروس بگوییم بیایند.
بز: خودت را نشمار.

خروس: آهان! (یک طوطی آرام رو به روی سایه‌ی محومی نشیند).
خروس: دوستش هم آمد، کلاع است?
بز: طوطی است.
خروس: طوطی با گرگ؟! نه حتماً کلاع است.
بز: طوطی است.
خروس: حالا هر چی! تعدادشان زیاد شد. بروم به سگ و گربه، گاو و گوساله، خر و خروس بگوییم بیایند.

سایه‌های عروسک‌های خروس
بز، طوطی، گاو و گوساله
(سمت راست سایه‌ی کمرنگی از سر
حیوانی که معلوم نیست گاو است یا گرگ
می‌بینیم؛ خروس هم سایه‌را می‌بیند.)

خروس: واخاک برسم، این گاو است، نه گوساله است...
نه، نه، نه! گرگ است. همین مانده که یک حیوان وحشی بیاید





بز: خودت را نشمار!

خروس: تعدادمان زیادتر باشد، می‌ترسند.

بز: خودت را نشمار، عجب بابا! خودم با یک شاخ کارش

را می‌سازم. (به طرف سایه می‌رود. به سایه حمله می‌کند. طوطی فرار می‌کند. سایه‌ی گاو واضح می‌شود. بز سرش را به سر گاو می‌کوبد.)

گاو: چه کار می‌کنی بزی جان؟! چرا شاخ می‌زنی؟ (گوساله کنار گاو ظاهر می‌شود).

بز: حنایی! این موقع شب اینجا چه کار می‌کنی؟!

گاو: تریچه خیلی گرسنه بود، مجبور شدیم بیاییم با هم علفی بخوریم. طوطی بیچاره را ترساندی.

طوطی: حنایی جان! من همینجا هستم، این بالا.

بز: دیدی گرگ نیست، گاو است. کلاع نیست، طوطی است.

خروس: فکر کردم گرگ و کلاع هستند.

طوطی: نور ماه خورده بود به ملحفه‌ی سفید مادر بزرگ، سایه‌ی حنایی شبیه گرگ شده بود!

گوساله (تریچه):
مامان من گرگ نیست؛
گاو است؛ گاو حنایی.
(گاو، خروس، بز و طوطی می‌خندند).

اول سلام

● غلامرضا حیدری ابهری

خوب، سلام یادم رفت.»
مادر گفت: «عیبی ندارد؛ ولی سلام را نباید فراموش کنی.
یک بار مردی پیش امام حسین(ع) رفت و بدون
سلام و علیک به ایشان گفت: «حالتان چه طور است؟
امیدوارم سلامت باشید؟»
امام حسین(ع) در جواب او فرمودند: «سلام! قبل از
هر حرفی اول باید سلام کرد؛ خدا تو را هم سلامت
بدارد.»

طها از مدرسه به خانه آمد و با خوش حالی به مادرش
گفت: «مامان! مامان! من اول شدم. امروز خانم معلم
دیکته گفت. من حتی یک غلط هم نداشتم. بیا خودت
دفترم را ببین!»
مادر جلو رفت، پیشانی طها را بوسید و گفت:
«سلام پسرم! آفرین!»
طها، تازه فهمید از خوش حالی، سلام یادش رفته است.
پس سلام کرد و گفت: «از خوش حالی این خبر



● تصویرگر: مریم ذاکری نژاد



لعل

سایه

روجا صداقتی

سايه‌ي دستم را
شكل آهو کردم
راه رفتم با او
سبزه را بو کردم

دست و انگشتم را
باز کردم بستم
فیلم بازی کردند
سايه‌ها با دستم

سینمای من از
دست و سایه پر بود
کارگردانش هم
نور آباژور بود

سايه‌ي دست من
روی دیوار افتاد
چند شکل درهم
هي نشانم می‌داد

شیدا میرزایی
عکاس: اعظم لاریجانی

آلیس در سرزمین خیال

گفتم، گفت



باید ماجرا را ادامه دهم. برادرانم اصرار می کردند که بقیه اش را بگوییم؛ اما من آنها را مجبور می کردم تا فرداشب صبر کنند تا من هم بتوانم بقیه قصه را بیافم.

* غیر از کتاب درسی، کتاب های دیگری هم می خواندید؟

- بله من مجله و کتاب های رُمان را خیلی دوست داشتم.

* از داستان هایی که در کودکی خوانده اید کدام را از همه بیشتر دوست داشتید؟

- من داستان «آلیس در سرزمین عجایب»، «خانواده

به کسی که قصه می نویسد، «نویسنده» می گویند. اگر کسی برای بچه ها قصه بنویسد به او نویسنده «کودک» می گویند. خانم طاهره ایلدیکی از نویسنده گان خوب و دوست داشتنی هستند که کتاب های زیادی برای بچه ها نوشته اند. گفت و گوی ما را با ایشان را بخوانید:

* آیا در دوران کودکی هم، قصه می نوشتید؟

- من سه برادر کوچکتر از خودم دارم. بچه که بودم یکی از سرگرمی هایم این بود که برای آنها قصه بگویم. به خصوص شب های تابستان که توی حیاط می خوابیدیم. آن وقت من قصه های دنباله دار سرهم می کردم. هر شب قصه را جایی تمام می کردم که دیگر نمی دانستم چه طور

می گفتم و آرزوی نویسنده شدن داشتم.

* چه کسانی برای نویسنده شدن به شما کمک کردند؟
- یکی معلم زبان انگلیسی ام و دیگری ناظم مدرسه که همیشه من را تشویق می کردند.

* شما خیلی کتاب قصه نوشته اید؟
- نزدیک به هفتاد عنوان کتاب قصه دارم.

* چه طوری می توان نویسنده شد؟
- کسی که می خواهد نویسنده شود باید خیلی کتاب بخواند و نوشتمن را تمرین کند.

* می شود کسی هم نویسنده باشد و هم شغل دیگری داشته باشد؟
- خیلی از نویسنده ها، شغل دیگری دارند. گاهی یک شغل دیگر، به پیدا کردن فکرهای تازه کمک می کند.

* به نظر شما اگر بچه ها به جای بزرگترها دنیا را اداره کنند، دنیا چه شکلی می شود؟

- شاید مثل اتاقشان یا مثل وقتی که بزرگتری در خانه نیست؛ آنها همه جا را زیر و رو می کنند. به هم لگد می زنند، نیشگون می گیرند؛ موهای هم را می کشنند و برای هم شکلک در می آورند. در عوض در جنگها دیگر از توپ و تانک و موشک خبری نیست؛ قهرمان هم خیلی طول نمی کشد... با این حساب، شاید بهتر از آدم بزرگ ها دنیا را اداره کنند.

* خانم ایبد عزیز از شما سپاسگزاریم و برایتان آرزوی سلامتی و شادی داریم.

زیر پل» و «بچه های راه آهن» را خیلی دوست داشتم.

* اگر می توانستید قهرمان یک داستان باشید دوست داشتید جای کدام قهرمان باشید؟
- «آلیس» قهرمان کودکی من بود. من دختر خیال پردازی بودم و در خیال های کودکی ام، همیشه آلیس بودم در سرزمین عجایب.

* آیا از کودکی دوست داشتید نویسنده شوید؟
- یادم هست که از دوم ابتدایی داستان می نوشتیم و شعر

لطیفه

علیرضا شفیعی فر

اولی: من چه طوری می‌توانم خودم را
به آن طرف رودخانه برسانم؟
دومی: خب تو که الان هم آن طرف
رودخانه هستی!!!

معلم: پیمان تو چرا همیشه لباس‌هایت
خاکی و کثیف هستند؟
پیمان: اجازه آقا! چون من از شما به
زمین نزدیک‌تر هستم!

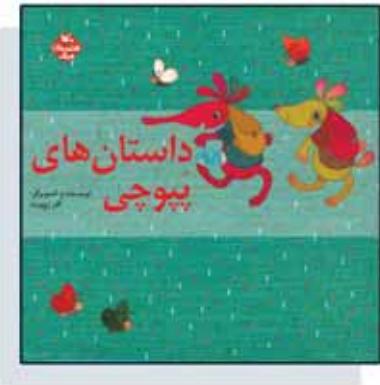
بیمار: آقای دکتر! من از شما شکایت
دارم. چرا شما از من سه برابر دیگران پول
گرفتید؟

دندانپزشک: چون شما آن قدر داد و فریاد
کردید که دوتا از مشتری‌های من فرار
کردند و رفتند!!!

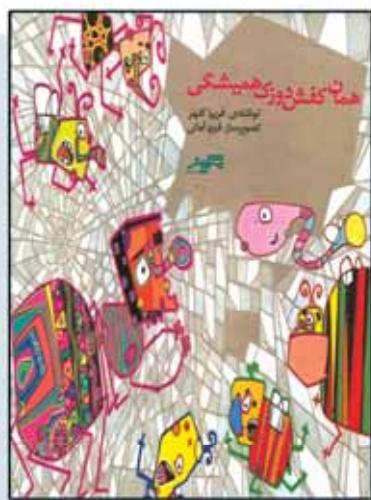


معرفی کتاب

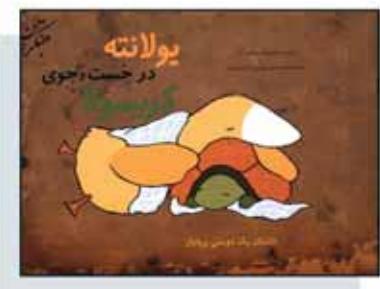
کتاب های خواندنی



نام کتاب: داستان‌های پیچی
نویسنده و تصویرگر: کارو ڈوبرت
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵



نام کتاب: همان کفش دوزک همیشه‌گی
نویسنده: فریبا کلهر
ناشر: نگارینه
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۱۰۰۷۱



نام کتاب: پولانته در جست‌وجوی کریسولا
متوجه: حسام سعیانی طهرانی / اماندا نارنجیها
ناشر: مبتکران
تلفن: ۰۲۱-۶۱۰۹۴۰۰۰

مرد: ایستگاه آتش نشانی؟

آتش نشانی: بله! بفرمایید!

مرد: بیخشید خواستم خدمتمن عرض کنم من همین چند روز
پیش حیاط خانه‌ام را گل کاری کرده‌ام، یک حوضچه قشنگ هم گذاشته‌ام
که داخلش یک فواره است و...

آتش نشانی: بیخشید این‌ها که
می‌فرمایید چه ربطی به خدمات
آتش نشانی دارد؟

مرد: آخه خانه‌ی همسایه ما دارد
در آتش می‌سوزد. گفتم وقتی
تشریف می‌آورید، یک وقت
پایتان را در حیاط خانه‌ی
ما نگذارید!



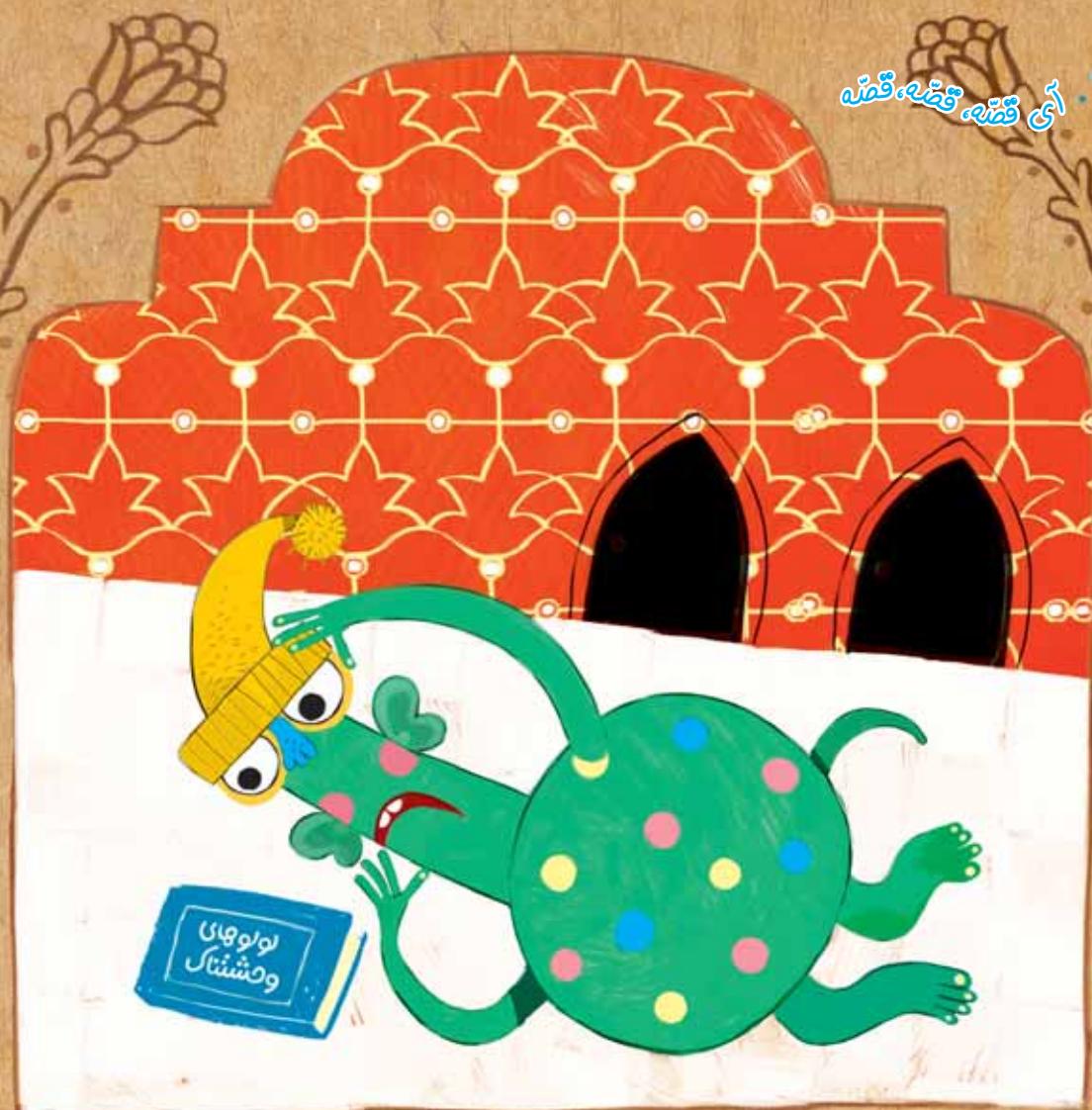
معلم: دانشمندی به نام نیوتون زیر درخت سیب نشسته بود.
یک سیب روی سرش افتاد و باعث شد او نیروی جاذبه
را کشف کند. جالب است، مگر نه؟

شاگرد: بله آقا، اگر ما را هم بیرید
بیرون و زیر درخت سیب
بنشینیم، شاید مثل نیوتون یک
کشف بزرگ کنیم!



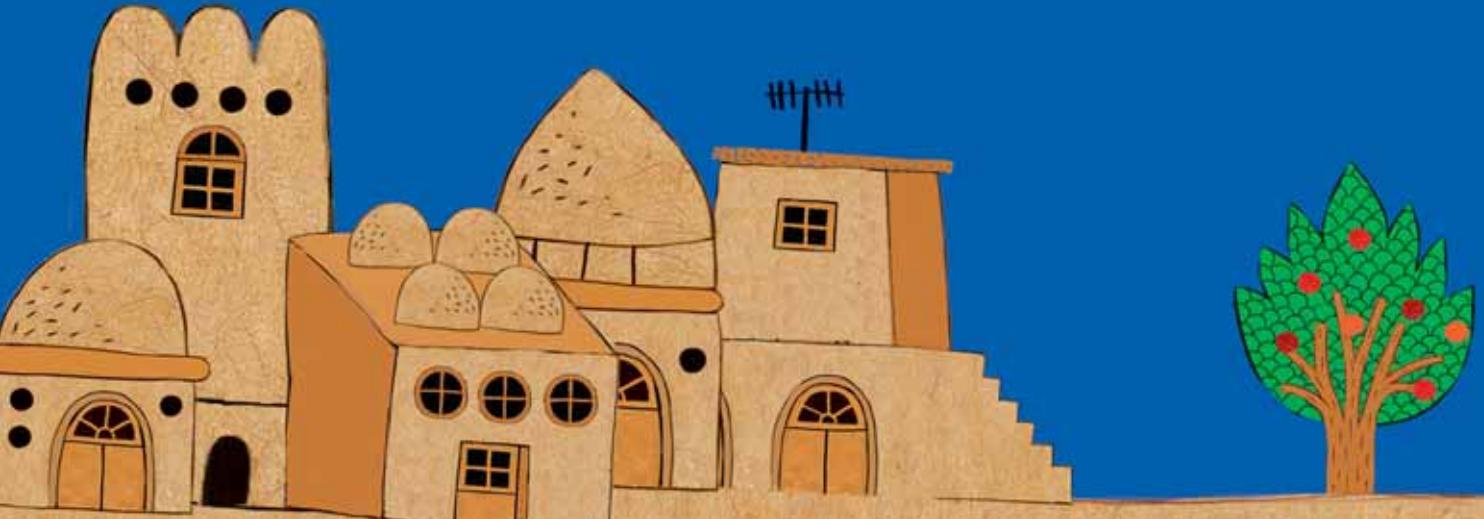
جواب ۲: رگ
جواب ۴: دوش حمام

آی قصنه، قصنه، قصنه



غولولو امتحان داشت

افسانه موسوی گرمارودی



تمام نشده، دو صفحه پرشد. شاد و خوش حال، کتاب را گوشی اتاق پرت کرد و رفت سراغ بازی. نه لولو که برگشت، پرسید: «خلاصه‌ها را نوشتی؟» غرلولو گفت: «بله!» و دفترش را نشان داد. نه لولو دفتر را نگاه کرد و گفت: «آفرین!»

شب که شد موقع شام، ظرف سالاد را گذاشت روی میز. غرلولو خیلی سالاد دوست داشت؛ اما توی ظرف فقط دو تاران ملخ بود. غرلولو با تعجب از نه لولو پرسید: «این چیه؟»

نه لولو گفت: «سالاد دیگه!»

غرلولو با تعجب گفت: «این که نشد سالاد! بدون حلزون، و جلبک و سسن حشرات!؟»

نه لولو خندید و گفت: «چرا شد. همان طور که خلاصه‌ی تو با یک بخش از کتاب، خلاصه شد!!!»

غرلولو از کتاب «لولوهای وحشتناک» امتحان داشت، ولی حوصله نداشت. چون باید تا وقتی نه لولو از خرید برمی‌گشت، سه بخش از کتاب را می‌خواند و در دو صفحه خلاصه می‌کرد.

غرلولو شکم قلنبه‌اش را خاراند و شروع کرد به غر زدن: «کی می‌خواهد این همه مطلب را بخواند و خلاصه کند؟ نمی‌شود؛ دو صفحه بنویسم مدادم کوچک می‌شود؛ شب می‌شود و نمی‌توانم بازی کنم.» ولی فایده‌ای نداشت. نه لولو اگر برمی‌گشت و می‌دید هنوز خلاصه‌اش را نوشته، عصبانی می‌شد.

غرلولو ته مدادش را هی جوید و غُر زد؛ هی جوید و غُر زد. تا این که فکری به سر شد. کتاب را گذاشت روی شکمش و شروع کرد به درشت، درشت از روی آن نوشت. آنقدر درشت نوشت که هنوز بخش اول



بازی، نیزی

رساند راگب، شاگرد رانگب

سپیده حامدی
عکاس: اعظم لاریجانی





فرد تعقیب کننده بعد از شنیدن فرمان‌ها، استاد یا شاگردان را تعقیب می‌کند تا جایگزینی برای خودش پیدا کند و بقیه با فرار تلاش می‌کنند خودشان را از دست او نجات بدهند.

استاد در طول بازی با تشخیص درست و تغییر به موقع فرمان، خود و شاگردانش را نجات می‌دهد.

* بهتر است در این بازی از کفش ورزشی مناسب استفاده کنید.

روی زمین با گچ، فضای مناسب بازی را مشخص کنید. بعد قرعه‌کشی کنید و یک نفر را در نقش استاد، یک نفر را در نقش تعقیب کننده و بقیه را در نقش شاگرد بگذارید. شاگردان می‌توانند در زمین بازی آزادانه حرکت کنند.

استاد، با فرمان‌هایی که می‌دهد، بازی را شروع می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «استاد را بگیر!» یا «شاگرد را بگیر!» و یا «استاد یا شاگرد را نگیر!»

غذاهای گیاهی

محمد کرام الدینی



کیاخواری در دو هفته

پس بهتر است دو تا سه بار در هفته، غذای گیاهی بدون گوشت بخوریم.
به مدت دو هفته این کار را ادامه دهید. هر روز که غذای گیاهی می خورید، در جدول زیر علامت بزنید.
پس از دو هفته به جدول نگاه کنید و ببینید دو تا سه بار غذای گیاهی در هفته خورده‌اید یا نه.

ما به بعضی غذاها برای رشد و سلامتی نیاز داریم.

گوشت یکی از معروف‌ترین غذاها است. بعضی‌ها به همین خاطر مرتب گوشت می خورند؛ در حالی که باید غذاهای گوشتی همراه با غذاهای گیاهی مصرف شوند؛ یعنی ما به مواد گیاهی سه‌برابر گوشت احتیاج داریم تا هم خوب رشد کنیم و هم از میکروب‌ها در امان باشیم.
اگر خوردن این غذاها با ورزش و فعالیت‌های بدنی همراه شود، تأثیر بیشتری دارند.

جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	
							هفته‌ی اول
							هفته‌ی دوم



غذاهای گیاهی سالم:

- خوراک لوبیا با نان و سبزیجات

- سالاد میوه با نان و سبزیجات

- پاستا، ماکارونی با گوجه فرنگی، زیتون و پیاز

غذاهای گیاهی مانند گوشت

(با پروتئین زیاد):

- عدس

- نخود

- لوبیا

- باقلاء

- سویا

غذاهای گیاهی دیگر

(با پروتئین کمتر):

- گرد و

- بادام

- فندق

- تخمها

- کره‌ی گیاهی

- بادام زمینی

- سبزیجات

- نان

- پاستا

- گندم، جو، ذرت، برنج

حالا شکل یک غذای گیاهی را که خورده‌ای و یا
دوست داری بخوری، اینجا نقاشی کن!



گل‌های شیشه‌ای



بیین و پساز

- طراح: فاطمه رادپور
- اجرا: حنا حبیبی
- عکاس: اعظم لاریجانی

وسایل مورد نیاز:

شیشه‌های کوچک مربّا یا سُس، انواع پارچه،
قیچی، چسب مایع، چسب نواری، مقوّا، پنبه، نخ و
سوزن.

می‌خواهیم با هر یک از شیشه‌های یک شاخه گل بسازیم.
برای این کار، بدنه‌ی شیشه را ساقه و برگ و در شیشه را
به شکل گل در می‌آوریم.
برگ‌هایی به ارتفاع بدنه‌ی شیشه روی پارچه بکشید و
برش دهید. دور تا دور شیشه را به شکل یک خط، چسب

گرتابی



مایع بزندید و برگ‌هار را روی آن قرار دهید تا خوب
بچسبند.

شکل گلبرگ‌ها را هم روی مقوای بکشید و دور آن را
برش بزندید. بعد روی پارچه قرار دهید. شمامی توانید
گل‌هارا تخت بسازید.

اگر از شکل تخت استفاده می‌کنید، گلبرگ‌هارا کنار هم
بچسبانید؛ اما اگر خواستید گل‌های خود را برجسته بسازید،
شکل گلبرگ‌هارا روی پارچه‌ی دولا بشرش دهید و دور
آن‌ها را با ناخ بدوزید. تنها یک قسمت آن را باز نگه دارید
تا درونش را با پنبه پر کنید. بعد آن محل را بدوزید.

بازی و سرگرمی



طرح و اجر: سام سلماسی

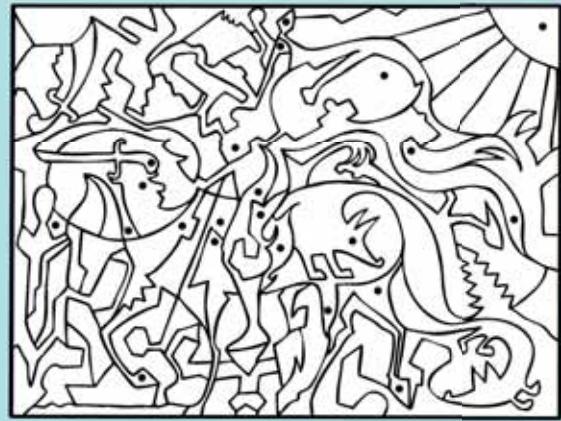
1 قسمت های نقطه دار را رنگ کنید.

پیش‌ستان

۲

یه رود خیلی لاغره
توی بدن شناوره
خون می‌یاره
خون می‌بره

طیبه شامانی



۱

۳

بهاره نیکخواه آزاد



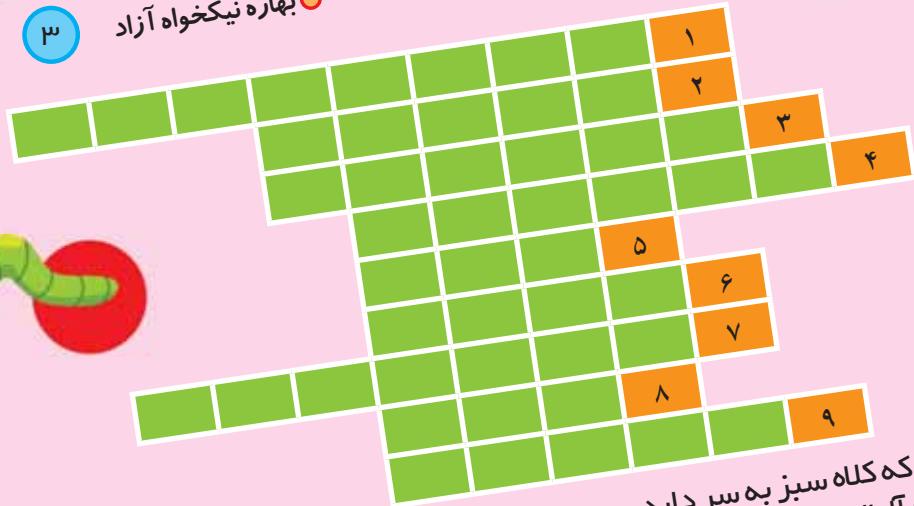
پیش‌ستان

۴

گریه داره های های
شُر و شُر و شُر وای وای
بارون داره ریز ریز
داغ که می شه جیز جیز

سعیده موسوی زاده

جدول میوه‌ها



۱. توتی که کلاه سبز به سر دارد.
۲. شبیه آبلالو است.

۳. میوه‌ای که اگر با «غ» نوشته شود، نام کشوری است.

۴. مریا بش خیلی خوشمزه است.

۵. میمون‌ها خیلی این میوه را دوست دارند.

۶. پوستش شبیه موکت است.

۷. شب‌پلدا می‌خورند.

۸. میوه‌ی خوش‌عطر تابستان که هسته‌ی بزرگی دارد.

۹. شاه میوه‌ها است.



سلام ○ بهاره رضایی خانم فلامینگو!

-سلام خانم فلامینگو!

-سلام! به من بگو مرغ آتشین، من این اسم را بیشتر دوست دارم.

-چقدر رنگ شما قشنگ است. رنگ همه‌ی شما صورتی است؟ یعنی حتی فلامینگوهای نر یا همان آقا هم صورتی رنگند؟

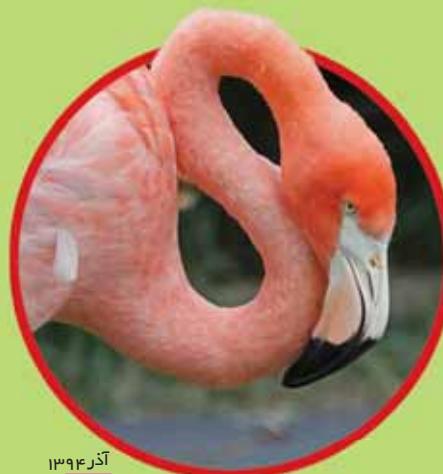
-بله، مگر رنگ صورتی چه اشکالی دارد؟ خیلی هم قشنگ است. ما فلامینگوهارنگ غذای مورد علاقه‌مان را جذب می‌کنیم؛ یعنی باخوردن حلزون و گیاهان آبی و میگو.

-پس اگر شکلات بخورید، قهوه‌ای می‌شوید؟

-نمی‌دانم. من تا حالا شکلات نخورده‌ام.

-نمی‌خواهید رنگ‌های دیگر را امتحان کنید؟

-نه، اصلیاً!



با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰ ۱۴۸۲

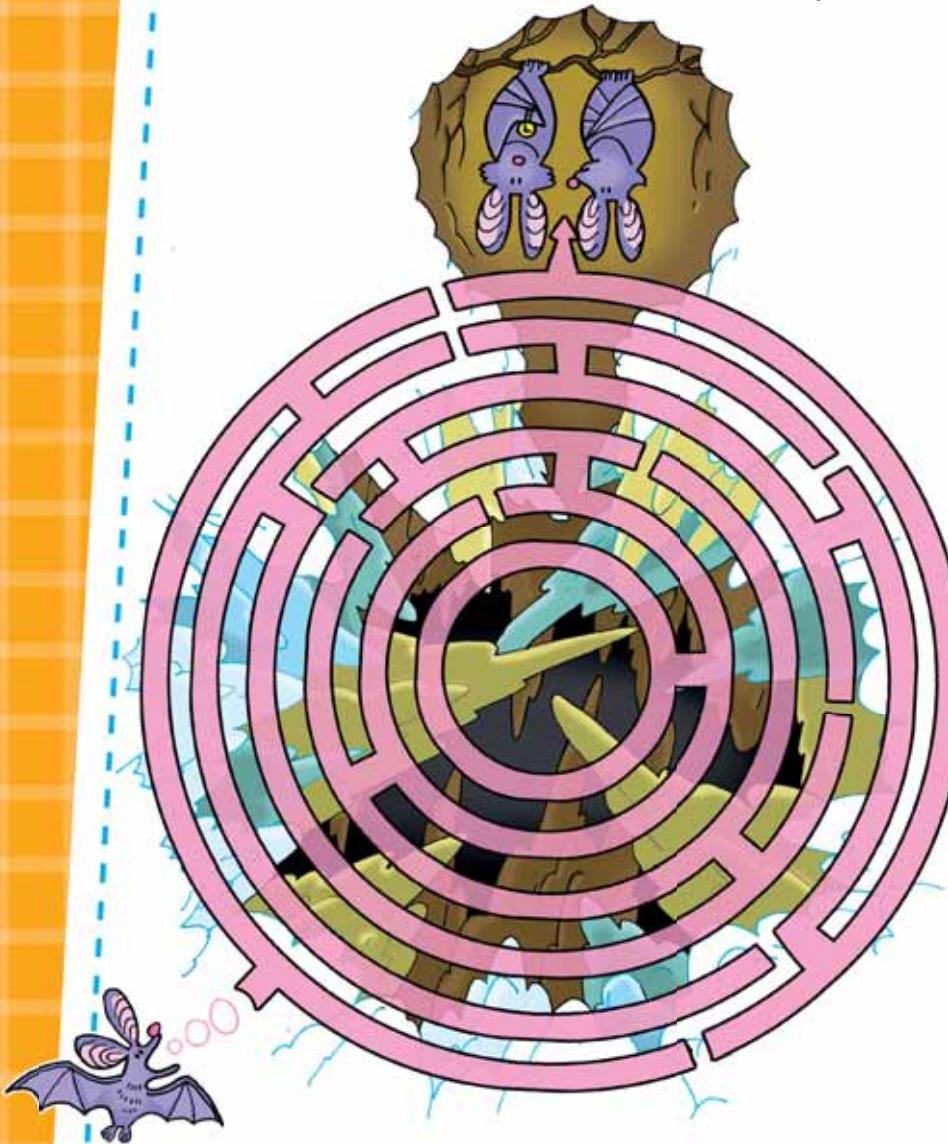
می‌توانی با ما تماس بگیری.

یادت باشد نام و نام خانوادگی و

شهر خود را بگویی.

● طرح و اجراء: سام سلاماسی

۵ ● به خفاش کوچولو کمک کن با بازتاب صدایش پیش پدر و مادرش برگردد.



ناخدای کشتنی

سمیه بهرامی

سرما خوردهام و حالم خوب نیست. مادرم می‌گوید باید کمی دراز بکشم. دلم می‌خواهد به حیاط بروم و بازی کنم؛ اما می‌دانم با این کار حالم بدتر می‌شود و باید در رختخواب بمانم و خودم را سرگرم کنم. او می‌گوید: «ببینم چه طوری خودت را مشغول می‌کنی؟»

فکر می‌کنم کتاب مورد علاقه‌ام را بخوانم، آلبوم عکس‌هایم را اورق بزنم و کمی نقاشی بکشم. بعد خیال می‌کنم تختخوابم کشته است و من ناخدا هستم و عروسک‌هایم هم ملوانان کشته هستند. ما با هم به جاهای دور سفر می‌کنیم. در راه از یک طوفان سخت می‌گذریم و خسته و گرسنه به ساحل می‌رسیم.

مادرم با یک کاسه سوپ گرم وارد می‌شود و می‌گوید:
«ناخدای شجاع! برایت سوپ سوپ آوردهام.
سوپ را بخوری حالت بهتر می‌شود.»



تصویر گر: الله آقا میر علی اکبری

مواد لازم:

- * ژله پرتقالی و ژله آلوئهورا (از هر کدام یک بسته)
- * شیر (یک لیوان)
- * آب جوش (یک لیوان)

یک بسته پودر ژله پرتقالی را در نصف لیوان آب جوش خوب حل کنید. بگذارید تا خنک شود. نصف لیوان شیر به آن اضافه کنید. توی قالب بریزید و در یخچال بگذارید تا نیم‌بند شود. ژله دوم را در نصف دیگر آب جوش، خوب حل کنید و بگذارید تا خنک شود. سپس نصف لیوان شیر را به آن اضافه کنید و هم بزنید و روی ژله پرتقالی نیم‌بند شده، بریزید. در یخچال بگذارید تا کامل بیند.

نوش جان

ژله

- زهر اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی

با کمک پدر گذرها



* ده اشتباه را در تصویر زیر پیدا کنید.

